



## سوره نصر

مدنی و دارای ۳ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خدای بخشنده مهربان.

﴿۱﴾ آنگاه که یاری خدا و پیروزی آید. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾

﴿۲﴾ و ببینی که مردم در دین خدا گروه گروه وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾

درمی آیند.

﴿۳﴾ پس به سپاس پروردگارت تسبیح و آمرزش فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾

جو او را، چه او بس آمرزنده است.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»: اذا...، ظرف شرط و خبر از آینده محقق است و دلالت بر وقوع حتمی و رسیدن نصر و فتح در زمان و شرایط خاص دارد. آن چنان که هر حادثه و پدیده اجتماعی یا طبیعی پس از فراهم شدن اسباب و علل و شرایط مربوط به آن و در زمان خاص خود رخ می نماید. و چون اسباب و شرایط این نصر با فرمان و هدایت خداوند بود به اسم جامع او اضافه شده: «نصر الله» زیرا اصل رسالت و چگونگی ابلاغ آن و هدایت مردم و تربیت مردان مؤمن و مجاهد و تمرکز مسلمانان در مدینه، همه با هدایت وحی بود. تا پس از آن کوشش ها و شکست ها و پیروزی ها در سال هشتم مکه فتح شد. و سراغاز دیگر فتوحات گردید. پیش از آن قبایل عرب چشم به شهر مکه داشتند که سرزمین حرم و محل خانه خدا

و نصب بت‌های بزرگ و مرکز سروران عرب و خویشان آن حضرت بود. اندیشه قبایل عرب این بود که این شهر چون به روی سپاهیان ابرهه گشوده نشد، اگر به روی مسلمانان گشوده شد معلوم می‌شود که پروردگار کعبه آن‌ها را یاری می‌دهد و همین‌که مکه فتح شد و بت‌ها از میان رفتند و قریش تسلیم گردید، طوایف دور و نزدیک عرب گروه‌گروه به اسلام روی آوردند و بیش از دو سال نگذشته بود که اسلام سراسر جزیره‌العرب را گرفت.

پس از بیست و یک سال دعوت و استقامت و تحمل رنج‌ها و مصائب جانفرسا، یاری خدا خود روی آورد و درهای فتح گشوده شد: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾، (بقره ۲۱۴/۲): «آیا گمان دارید که به بهشت درمی‌آید و حال آنکه نمونه آنان که پیش از شما درگذشتند، شما را نیامده است، آن‌ها را چنان سختی و رنج رسید و لرزیدند و زیر و زبر شدند که پیمبر و آنان که با او ایمان آوردند گفتند کی است یاری خدا؟! آگاه باشید که همانا یاری خدا نزدیک است.»

آن‌ها چون خدا را یاری کردند خداوند هم آن‌ها را یاری کرد. و قدم‌های آن‌ها را ثابت نگه داشت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد ﷺ ۴۷/۷).

«وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»: قید فعل رأیت، دلالت بر تحقق عینی و عده‌خداوند دارد که رسول خدا در انتظار آن بود. «یدخلون...» جمله حالیه برای «الناس» است. اگر رأیت به معنای «علمت» باشد، یدخلون، مفعول دوم آن است. مقصود از الناس همان مردم جزیره‌العرب بود که اگر تسلیم نمی‌شدند، اسلام

از دیوارهای سخت تعصب آنها بیرون نمی‌رفت. چنان‌که پس از روی آوردن آنها به دین خدا، هم اسلام خود پیش رفت و هم وسیله پیشرفت آن شدند. «افواجاً»، حال برای ضمیر «یدخلون» است و اشعار دارد به چگونگی اسلام آن مردم پیش از آمدن نصر و فتح که پنهانی و پراکنده بود. و پس از آن، گروه گروه و آشکارا به اسلام گراییدند و به حاکمیت توحید و احکام آن گردن نهادند. و از حاکمیت بت‌ها و تقالید و اندیشه‌های جاهلیت آزاد شدند و زمینه برای تفکر آزاد فراهم شد تا شاید با گذشت زمان قلوب یک یک آنان را پرتو ایمان فراگیرد و یکسر دگرگونشان سازد:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾ (حجرات ۱۴/۴۹): «اعراب گویند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیآورده‌اید ولی بگویند تسلیم شدیم و هنوز ایمان در دل‌های شما در نیامده است...».

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ : فسبح... جواب «اذا جاء»، است. «بحمد ربک»، حال برای ضمیر «فسبح» یا خود به معنای حال می‌باشد: «فسبح متلبسا، مستشعراً، بحمد ربک، یا حامداً». مانند «اخرج بسلاحک متسلحاً»: تسبیح نما در حالی که خود مستشعر یا متلبس یا در حال حمد پروردگارت باشی. یعنی در حال شعور به نعمت و جمال و سپاس پروردگارت او را تسبیح نما.

این امر به تسبیح و استغفار که به دنبال نصر و فتح آمده، چون غیر از تسبیح و حمد همیشگی آن حضرت بوده که در آیات دیگر به آن امر شده، اشعار و اشاره به انجام رسالت و پایان زندگی آن حضرت دارد. چنان‌که پس از نزول این سوره، آن حضرت از پایان عمرش خبر می‌داد و کسانی چون ابن عباس نیز همین اشاره را دریافتند و می‌گفتند: این سوره نشانه‌ای بوده در میان خدا و رسولش.



بیهقی به اسناد خود از ابن عباس نقل کرده که گفت: «چون إذا جاء نصرُ الله... نازل شد، رسول خدا ﷺ فاطمه (سلام الله علیها) را نزد خود خواند و به او گفت: نفس من آوای مرگ را به من می‌رساند. پس فاطمه گریست و پس از آن خندید. و گفت: رسول خدا ﷺ به من خبر داد که آوای مرگ به او می‌رسد. پس گریستم و پس از آن گفت: بردبار باش، تو نخستین فردی از خاندانم می‌باشی که به من می‌رسد. پس خندیدم».

ترمذی به اسناد خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: «رسول خدا ﷺ در سال فتح مکه فاطمه (سلام الله علیها) را نزد خود خواند و با او نجوا نمود، پس فاطمه گریست. سپس با او نجوا نمود پس فاطمه خندید. گوید پس از وفات رسول خدا ﷺ از سبب آن گریه و خنده‌اش پرسیدم گفت: رسول خدا ﷺ به من خبر مرگش را داد پس گریستم بعد از آن به من خبر داد که سرور زنان اهل بهشت، پس خندیدم».

عبدالفتاح عبدالقاصد در جزء اول کتاب «الامام علی بن ابی طالب» گوید: «رسول خدا ﷺ پیش از بیماری وفاتش در خانه عایشه در گوش فاطمه (سلام الله علیها) سخنی گفت که فاطمه گریست، پس از آن سخنی گفت که فاطمه (سلام الله علیها) خندید. چون عایشه از راز این گریه و خنده پرسید فاطمه گفت راز رسول خدا ﷺ را فاش نخواهم کرد. پس از وفات رسول خدا فاطمه (سلام الله علیها) گفت: خبر از مرگش داد گریستم. سپس گفت: «... تو نخستین فردی از خاندان من خواهی بود که به من ملحق شود، و نیای خوبی برای توام... آیا خشنود نیستی که سرور زنان این امت باشی!».

(ص ۲۲۲)

از طریق امامیه این حدیث به صورت دیگر و در هنگام بیماری رسول خدا ﷺ نقل شده: صدوق به اسناد خود از ابن عباس آورده گفت:



«فاطمه (سلام الله علیها) به رسول خدا ﷺ وارد شد در هنگام بیماریش که به آن درگذشت. پس آن حضرت فرمود خبر مرگم به من رسیده. پس فاطمه (سلام الله علیها) گریست. پس از آن رسول خدا ﷺ گفت: گریه ممکن چه تو پس از من بیش از هفتاد و پنج روز و نصف روز درنگ نداری مگر آنکه به من ملحق خواهی شد و به من ملحق نمی شوی مگر آنکه از برهای بهشت اهداء شوی. پس فاطمه خندید.

و نیز در ضمن خطبه‌ای فرمود: «ان عبدا خیرہ اللہ بین الدنیا و بین لقاءہ و الآخرة فاختر لقاء اللہ»: «همانا بنده‌ای را خداوند مخیر نمود بین دنیا و بین لقایش و آخرت و او لقای خداوند راگزید»<sup>۱</sup>.

از این احادیث معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ پس از نزول این سوره، از پایان زندگی خود خبر می‌داده و در انتظار فرمان برگشت به سوی خدا بوده. مقاتل گفته آن حضرت پس از نزول این سوره یک سال زیست. ماوردی گفته: بیش از شصت روز زیست. ابن مسعود گفته: که چون این سوره نازل شد رسول خدا ﷺ بسیار می‌گفت: «سبحانک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم». ام سلمه گفته: رسول خدا ﷺ نمی‌ایستاد، نمی‌نشست، نمی‌رفت، نمی‌آمد مگر آنکه می‌گفت: «سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه». [مجمع‌البیان]

پس امر به تسبیح و استغفار که در این سوره و بعد از رسیدن نصر و فتح آمده برای شکر این نعمت نبوده. این امر پس از انجام رسالت و گسترش و پایه گرفتن آن، در واقع امر به برگشت آن حضرت به افق درخشان جلال و عظمت بوده، همان

۱. در سیرت رسول الله (ج ۲، ص ۱۱۰۳) چنین نقل شده است: «إِنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ بَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَأَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ.»



افق اعلائی که پیش از امر به قیام و دعوت، منجذب به آن و مستغرق در آن بود و اگر سائق وحی و فرمان رسالت نبود نمی‌خواست آنی از آن منصرف شود. آن اوامر پی‌درپی و توجه به مسئولیت بود که آن حضرت را به سوی خلق و قیام به رسالت راند. و اگر این اوامر نبود، به سائق روحی و انجذاب اولی خود همی‌خواست که به همان عالم نوری که در خلوت‌گزینی غار حراء داشت برگردد و پیوسته در تسبیح و حمد و هماهنگی با ملاء اعلی باشد: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ».

پیامبران و مردان الهی نخست به مقام شایسته و افق عالی و اعلی و مراتب تجلی می‌رسند، سپس باید به سوی خلق برگردند تا چشم‌های به تاریکی انس گرفته‌آنها را باز کنند و بندهای آنها را بگشایند. آنها در این رسالت دچار رنج روحی خود و ناسازگاری بندیان چشم به تاریکی گشوده می‌شوند. زیرا مأمورند تا به درون دخمه‌های تاریک طبیعت و خلال نفوس خلق سرکشی کنند و نور خیره‌کننده‌ای را که با خود آورده‌اند در میان آنها برافروزند و خفتگان را بیدار نمایند. قهراً این خفتگان به تاریکی انس گرفته هراسناک می‌شوند و با آنها می‌ستیزند.

همین انصراف از عالم نور و جلال و تنزل و دمسازی با خلق، گناه آنها و همین نیز طریق تکامل و حرکت از خلق آنها می‌باشد و با این نزول و صعود، از فرشتگان که جایگاه ثابت و معلومی دارند، برتر می‌گردند. آنها پس از آنکه بندهایی را باز و بندیانی را آزاد کردند و راه خروج از دخمه‌ها را گشودند، به خود و موطن اولی خود باز می‌گردند<sup>۱</sup> و به تسبیح و حمد پروردگار می‌پردازند و از گردگناهی که در فرود آمدن به سوی خلق و اندک غفلت‌ها، بر چهره روح تابناکشان می‌نشیند خود را می‌زدایند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ... إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا».

۱. به گفته سقراط: طبقه افاضل پس از روی آوردن از خیر مطلق و عالم نور به سوی اظلال و اراده خلق، باید برکنار شوند و در جزیره ابرار منزل گزینند و به خیر و سرچشمه نور برگردند. (مؤلف)



«کان»، دلالت به لزوم صفت توبه‌پذیری پروردگار، دارد و صفت مبالغه «تَوَاب» به جای غفار، آمادگی بسیار پروردگار را برای پذیرش توبه و جذب تائب می‌رساند. از مجموع آیات و اشارات این سوره چنین برمی‌آید که سراسر حیات رسول خدا ﷺ و مراحل آن مورد نظر خاص خداوند بوده و در هر مرحله وظیفه‌ای داشته که با انجام آن و قیام به رسالت و هدایت، زندگیش پایان یافته. مراحل زندگی روحی آن حضرت، پس از چهل سالگی به سه دوره تنظیم یافته و مشخص شده: نخست دوره انعزال و تفکر و تقرب و آمادگی برای تجلی وحی. دوم دوره قیام به رسالت و هدایت خلق. سوم تسبیح و استغفار و آمادگی برای بازگشت به سوی پروردگار. هر انسان عالی‌قدر و بلنداندیشی که خود را از حکم غرایز و شهوات حیوانی برتر داند و در برابر خالق و خلق احساس به مسئولیت داشته باشد و از روش آن رسول گرامی پیروی نماید، باید مراحل زندگی خود را به همان ترتیب تنظیم نماید: نخست خرد خود را برای دریافت مبادی و غایات زندگی و مسئولیت‌هایی که به عهده دارد به کار برد. همین‌که این اصول را دریافت، در حد تشخیص و توان و محیط مسئولیت خود در انجام رسالتی که دارد قیام نماید تا راه خیری را برای خلق باز نماید و مردمی را به آنچه باید و نباید آشنا کند و ذهن‌هایی را روشن گرداند و ستمگری را از ستم بازدارد و بندی از بندگان بگشاید. بعد از انجام این‌گونه فرایض عمومی است که دوره برکناری و تقاعدش می‌رسد و باید یکسر روی به خدا آرد و به تسبیح و استغفار پردازد و چشم امید به محصول کوشش و کارش داشته، در انتظار دعوت پروردگارش باشد. با این تنظیم و ترتیب، هر انسانی می‌تواند از سرمایه عمرش بهره بردارد و رسالتی را انجام دهد. انسان برای همین به دنیا می‌آید و از آن رخت برمی‌بندد.



پس از اعلام و فرمان مؤکد و قاطع سوره الكافرون که راه هرگونه تفاهم و نشان دادن روی تسامح و سازش با کافرین را بست و گویا رسول اکرم ﷺ را در باره پیشرفت سریع اسلام آن چنان که مورد انتظارش بود نگران نمود (شاید امر به استغفار اشاره به همین باشد)، این سوره افق آینده و آمدن نصر و فتح را می‌نمایاند.

صدای حروف و حرکات آیات این سوره، باز شدن این افق و پیوستگی نصر و فتح، و امتداد حیات و ابدیت رسول خدا ﷺ و دعوتش را می‌نمایاند.

هر یک از آیات این سوره سه ایقاع «فصل کلمات» دارد: «إِذَا جَاءَ - نَصْرُ اللَّهِ - وَالْفَتْحِ. وَرَأَيْتَ النَّاسَ - يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ - أَفْوَاجًا. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ - وَاسْتَغْفِرْهُ - إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» طول هر آیه و ایقاعات آن نسبت به سابق بیشتر، و فصل آخر هر آیه به تناسب جو معانی متغیر است. فصل آخر اولین آیه، با وزن فعل «فتح» منظری را می‌گذراند تا نظر وسیع دیگر «وَرَأَيْتَ النَّاسَ...» را بنمایاند که به فصل ممتد افعالا «افواجا» منتهی می‌شود. آیه سوم با آهنگ دو امر انگیزنده، و امتداد آخرین ایقاع «انه کان» و فصل «افعالا... توابا» افق حیات ممتد و بی‌پایان را می‌نمایاند.

وزن و هیأت فعلی خاصی که در این سوره آمده: و استغفره، است.